

## حجاب، محکم یا متشابه

علی اصغر غروی

منبع: سایت جرس، روز سه‌شنبه، ۱۰ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۲

روایت هیچگاه نمی‌تواند متن مقدس را تخصیص زند؛ زیرا کذب آن افزون بر صدق آن است.

به نام او که همه هستی از آن او است.

حقاً مانده‌ام که پاسخ این دو بزرگوار محقق را از کجا شروع کنم؟ جناب دکتر سروش دباغ را و هم سرکار خانم ناهید توسلی را. که با اولی ساعت‌ها مباحثه حضوری داشته‌ام و دومی را به نوشته‌هایشان می‌شناسم. کاش همانقدر که در نوشته‌های غریبان دقت و امعان نظر داشتیم، در چند سطر دست و پا شکسته محقر و ناچیز و شاید نامفهوم شرقیان اهل وطن و همزبان خود نیز دقتی حداقل در حد توجه به عنوان مقاله می‌داشتیم.

من نمی‌دانم جناب دباغ این عنوان را از کجا بر نوشته حقیر بنهادند «حجاب انکار یا اجبار»؟! این عنوان کلیت دیدگاه اینجانب را زیر سؤال برده و به چاه ویل درش افکنده است. گرچه من هم همانند سرکار خانم توسلی دیگر تمایلی به ورود به این مبحث نداشتم ولی مقاله خود ایشان که باز هم از همان عنوان غلط استفاده کرده‌اند، مرا تشویق نمود چند خطی مصدع اوقات ذی‌قیمت خوانندگان گردهم، هر چند به غموض و پیچیدگی این دو بزرگوار نمی‌توانم قلم زنی نمایم. پاسخ‌های من بر هر دو مقاله از این قرار است:

۱- آنچه را من در این باب قلمی کردم تحت این عنوان بوده است «حجاب، اجبار یا اختیار» که عرض کردم با توجه به خود آیات متن هر کسی مختار و آزاد است همه کتاب خدا یا بخشی از آن را بپذیرد یا نپذیرد، و زنان مسلمان هم در اختیار حجاب یا بی‌حجابی باید آزاد باشند، ولی نمی‌توان مفاهیم آیاتی را که از نظر لغت و عرف مبین و روشن هستند به تأویل برد، اساساً روشمندی در قرائت متن ثابت و خصوصاً الهی که برای هدایت بشر آمده نه ایجاد تفرقه و بر پایی جنگ، باید اینگونه باشد تا فهم و عقلانیت مخاطب هم بکار گرفته شود.

۲- هر دو بزرگوار به علم تأویل و ضرورت آن در فهم قرآن یا متون دیگر تکیه کرده و البته اینجانب را متهم کرده‌اند که بدان عنایتی نداشته یا از شناخت یا درک یا آشنایی با آن غریب و بیگانه بوده‌ام. که البته چنین نیست و باید در اینجا بگوییم و بر آن تأکید نهم که پس از چهارده قرن که از حیات قرآن گذشته است و انبوهی از مفسران بر آن تفسیر نگاشته‌اند، هیچ یک تا کنون، سخنی مستقلاً از آیات متشابه میان نیاورده و بحثی پیرامون آنها مطرح نساخته‌اند. یعنی ما حتی یک تفسیر هم نمی‌یابیم که مفسری گفته باشد مثلاً این آیه از آیات متشابه قرآن است یا این کلمه در معنای متشابه بکار رفته است. من باب مثال لفظ «ید» در هشت آیه به خدا نسبت داده شده است و در همه این آیات در معنای متشابه بکار رفته است. یعنی شبیه کارهایی است که از دست ساخته می‌شود و نشانه قدرت و

تسلط و مهارت و اشراف و نظارت و امثال اینها می‌باشد. پس خدا دست به معنای عضوی از اعضاء جسم ندارد، چون جسم ندارد، ولی قدرت فائقه و کامله دارد که تعبیر به دست می‌شود و این معنای متشابه است. [۱] تشبیه معقول به محسوس. هر چند همه مفسران در ذیل آیه هفتم سوره آل عمران در باب متشابهات سخن به اطناب و اجمال گفته‌اند ولی طرفی از آن همه نبسته‌اند.

۳- از دیگر کلمات متشابه در قرآن «قطع» است به معنای بریدن و به گونه‌ی جدا کردن که دو جزء از یک شیء، دیگر ارتباطی با هم نداشته باشند. این واژه در زبان فارسی عیناً وارد شده و ترجمه فارسی آن هم به همین معنا بکاررفته است، اما مفاهیم متعددی را در دل خود جا داده است که دیگر هیچ ارتباطی با ابزار بریدن که چاقو یا شمشیر و امثال آن است ندارد، مانند قطع رابطه، دست کسی را از کاری بریدن، قطع پیوندهای خویشاوندی و اصطلاحاتی بیش از این که در جای خود به تفصیل بیان کرده‌ام و رساله‌ی در این باب قلمی شده است تحت عنوان «سَرَقَت و قطع ید». پس می‌توان گفت: بریدن دست دزد (البته با تعیین اینکه اساساً دزدی مورد نظر خداوند کدام است) یعنی قطع دست کسانی از زنان و مردان، که به ثروتهای عمومی و ملی مستولی می‌شوند، و به سبب آن استیلاء و کاری که دارند، امکان رشوه خواری و دزدی را می‌یابند. پس همان آیتی هم که از دید مفسران و فقهاء، صد در صد محکم بوده است، مفهوم متشابهش معقول و پذیرفتنی است، نه معنای ظاهری آن. اما همه اینها شاهد از لغت و عرف تکلم اهل زبان دارد.

۴- گر چه پیش از این در میان حکماء و عرفاء و مسلمانان از این مدخل وارد قرآن شده‌اند و مطالب بسیار غنی و راه‌گشا در تبیین متشابه کتاب گفته‌اند ولی باز هم اشارتی به این دسته از آیات نداشته‌اند، که بگویند به صراحت که اینها آیات متشابهند. مرحوم پدر، آیت الله سید محمد جواد غروی، وقتی که در حوزه‌ها مثنوی معنوی مولوی را نجس ذاتی می‌دانستند و می‌گفتند باید با انبر جابه جایش کرد، می‌گفت مثنوی قرآن دوم است، و مطالعه دقیق و عمیق آن فهم موسعی از قرآن ارائه می‌دهد. مرحوم غروی اولین مفسر از زمره حکماء مفسرین است که رسماً و به روشنی سخن از آیات متشابه آورده و وجود آنها را پذیرفته و به پالودن تفسیر از خرافات قرن‌های متمادی پرداخته است، که در نتیجه منتهی به تصفیة فقه از احکام زائد نیز شده است. یعنی احکامی که در فقه هست ولی در قرآن نیست، مانند حکم ارتداد و رجم. خلاصه‌ی از آراء ایشان در هر دو باب قرآن و فقه را مستقلاً خواهم آورد. پس شاید بتوانم مدعی شوم که از سنین نوجوانی در محضر استاد، با قرآنی آشنا شدم که فهم مخاطب در آن دخیل است، و تأثیر و تأثر متقابل بین قرآن و مخاطب او، پیوسته موجب تعالی یافتن هر دو طرف می‌گردد. هر چه قرآن بیشتر بتواند به رشد عقلانیت و خرد مخاطب خود کمک کند، خود نیز از منجلاب خرافات و بیهوده‌گویی‌های پیرامونش مزکی و مصفا می‌گردد، و اصالت نیز در متشابهات است. قرآن هنوز در دوران مراهقه و نوجوانی است، و برای

رسیدن به کمال در عمل انسانی، و تبدیل شدن به کتابی که بتواند پیروانی صاحب خرد و امتی آزاد و آزاده بسازد راه طولانی برای رفتن دارد.

۵- سخن دیگر آنکه از قضاء نظر من هم بر این بوده است که طرح این مباحث نه تنها به زیان قرآن و دین نیست، بلکه موجب رشد آن می‌گردد و نیز پیوسته بر این امر تأکید نهاده‌ام که لغات آیات، به عصر پیامبر برده شود و در آن فضا و وقت و محل مورد بازشناسی قرار گیرد تا به فهمی از قرآن دست یابیم که پیامبر دست یافته بود.

۶- تفاوت من با جناب دباغ در این داوری یا نقد یا هر چه که بنامیمش، این است که اینجانب تمام آثار مکتوب و صوتی پدر بزرگوار و دانشور ایشان و نیز مکتوبات خود ایشان و دیگران را بارها خوانده و استماع کرده‌ام، ولی گمان کنم ایشان چنین کند و کاوی در آثار طرف مقابل نداشته‌اند. آیت الله غروی نزدیک به شش هزار ساعت سخنرانی دارد که از اوائل دهه بیست شروع شده و تا اوائل دهه هشتاد ادامه داشته است. از اینرو برای من، به عنوان یکی از پیشتازان در عرصه فهم متشابهات و تفسیر معجزات قرآن، بسیار سنگین است که متهم شوم به عدم فهم استعارات قرآن. مستدعی هستم برای رفع سوءبرداشت به سایت ارباب حکمت مراجعه فرمایید. البته این به معنای این نیست که شما از پس مطالعه، آراء و اندیشه‌ها و نظرات مرحوم غروی در باب قرآن را قبول کنید. چون چنین رخدادی در تاریخ فکر بشر به ندرت اتفاق افتاده است که دانشوری یا دانشمندی از اعتقادات خود دست بردارد، اما فقط به منظور آگاهی، و اینکه همه عقلانیت و خردورزی نزد غربیان نیست، دیگرانی هم به عقل خود، هر چند کوچک، تفکری کرده‌اند و سخنی گفته‌اند.

۷- من نیز از باورمندان این مسأله هستم که قرآن باید با خرد جمعی و خردفردی بازخوانی شود، اما در کجا و چگونه کسی که چنین کرده است و نیز دیگری، به فهم مشترک می‌رسند؟!

این دستور خدا که «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران ۱۰۳) چگونه محقق می‌گردد؟! آیا اینکه رسول خدا گفته است حبل الهی، عروه الوثقی، حبل الله المتین، همه همین کتاب است، و حبل، ریسمانی است که انسان را به خدا متصل می‌سازد، و این ریسمان همین قرآن است، و این کلمه از متشابهات است، باورش داریم؟! یا تحقیق و بررسی ما در قرآن به جای دیگری رسیده و از حبل چیز دیگری می‌فهمیم، و اگر چیز دیگری را فهم می‌کنیم، در چه زمانی به اعتصام به آن مفهوم جدید می‌رسیم؟! اگر حبل و عروه در آیات کتاب، مفهومی جز آنچه پیامبر گفته و تقریباً همه مفسران و حکماء و عرفاء هم پذیرفته‌اند، یعنی کتاب خدا، معنای دیگری داشته باشد، به هر حال فرمان الهی دائر بر اعتصام به آن است. این فرمان در چه زمان و مکانی و توسط چه کسانی تحقق می‌پذیرد؟ و نیز لفظ «نعمت» که در دنباله همان آیه ۱۰۳ آل عمران آمده به هدایت الهی تعبیر و تأویل شده است. خدای تعالی به گرویدگان به این کتاب دستور می‌دهد پیوسته این نعمت را بیاد داشته باشند، زیرا توانسته است آنها را از دشمنی و

رویارویی نجات دهد و بین دلهاشان را الفت بخشد[۲]. حال فهم جدید و رشد یافته متناسب با این زمان و مکان از این آیه چه می‌تواند باشد؟!

۸- و اما در پاسخ به پاره‌یی از اظهارات دوست مکرم جناب دکتر دباغ عرض کنم حتماً کسی، به ویژه در میدان جریان روشنفکری دینی، مخالف با «بدست دادن قرائت روشمند و موجه و سازوار از متن» نیست. و اینها همه نشست و برخاست و گفت و شنود و قیل و قال، قول و مقال در همین ساحت صورت می‌گیرد. امید است روزی نه چندان دور، تقریب و جهات نظر در افق پدیدار گردد، و بتوان به همان «شرط لازم و تخطی ناپذیر»، که همان «احراز گزاره‌های موجه و معرفت بخش است» دست یازید.

و اما در همین چهارچوب، و در پی تفحص از «گزاره‌های موجه و معرفت بخش» از قضاء به همین آیاتی که اشارت فرموده‌اند پرداخته‌ام و وجیه‌یی از آن ساختم که برگرفته از نظرات حکماء پیشین نیز هست مثل مولوی در مثنوی و ملاصدرا در تفسیر و نیز ابن عربی در تفسیر و فتوحات و عزیزالدین نسفی در انسان کامل و نیز گزاره‌هایی از سهروردی و مانند اینها، که گمانم بر این است که، به تنهایی نمی‌توان به آن گزاره‌های موجه و معرفت بخش دست یافت، باید جریانی در تاریخ تفسیر و تأویل یافت که با توجه به خلقت ذات انسانی، در آفرینش آسمانها و زمین اندیشیده باشند و آیات متن را با آیات کون هماهنگ کرده باشند و از راسخان در علم باشند. ما هم با عقلانیت رشد یافته‌تر امروزمین به جمع آنها ملحق شویم. و اگر جز این باشد که در نقطه‌یی به فهم مشترک برسیم، قرآن ضد خود شده، و به جای هدایت موجب گمراهی، و به جای ایجاد وحدت، موجب تفرقه و سردرگمی و تقابل و عناد، و در نتیجه جنگ گشته است. همانگونه که امروز شاهد این صحنه‌ها در جهان اسلام هستیم. آیا در برابر چنین موضعی هیچ مسؤولیتی نیست؟! متأسفانه دوست عزیز جناب دکتر دباغ، بی‌نهایت بی‌انصافی فرموده‌اند در پاسخ دادن. همانطور که در سطور پیشینی عرض کردم، مرحوم غروی اولین مفسر است در تاریخ اسلام که به تفکیک آیات متشابه اقدام کرد. بهتر است چند خطی از آثار او را مطالعه کنند تا بدانند چه کسی «زبان نمادین» قرآن را تا چه اعماقی برده است. و نیز مرحوم غروی از زمره کسانی است که به تأکید بر این امر اصرار ورزیده است که قرآن نه کتاب علم است و نه مجموعه‌یی از گزاره‌های علمی.

۹- اگر شریعتی به نمادین بودن زبان قرآن توجه داشته است، اما او حتی یک آیه متشابه را از ظاهر به باطن نبرد و از وجوه شبه آن سخنی نگفت، در حالی که مرحوم غروی در اواخر دهه بیست، مجلد اول «آدم از نظر قرآن» را در مقوله «زبان نمادین» قرآن تألیف کرد.

۱۰- بیش از ده سال پیش، در سلسله درس‌هایی، تحت عنوان «مثل در قرآن» و با استمداد از نظرات حکماء و عرفاء و ترکتازان این عرصه مثل مولوی، تقریباً همه مثل‌های قرآن را به تأویل بردم و به بواطن آیات پرداختم اما از لغت خارج نشدم زیرا همین لغت است که مفاهیم متشابه و معنوی را در خود دارد و قابل توسیع و تفسیح است. لازم به ذکر نیست، چون واقفید که معنای متشابه، یعنی تشبیه معقول به محسوس. و البته معقول باید خصوصیات محسوس را در برداشته باشد، پس وقتی خدای تعالی می‌گوید: وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (روم ۲۴). حتماً علاوه بر این آبی که از آسمان یا فراز به فرود می‌آید، و زمین مرده را زنده می‌کند، آب دیگری هم از آسمان ربوبی به زمین وجود انسان فرو می‌بارد که آن هم مثل این آب، احیاء‌گر است و زنده می‌کند مردگان را، و آن آب وحی و هدایت الهی است. و البته زبان قرآن و همه آیات کتاب هم محکمند و هم متشابه و هم بعضی محکمند و برخی متشابه طبق آیات صریح کتاب:

الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود ۱)

کتابی است که محکم شده است آیات آن سپس از هم گشوده شده است از نزد حکیم آگاه.

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي ... (زمر ۲۳)

خداوند است که تدریجاً فرو فرستاد بهترین گفتار را کتابی که متشابه دو گانه است...

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ ... (آل عمران ۷)

همو است که فرو فرستاد بر تو کتاب را که برخی از آیات آن محکمات است هم اینها امّ الکتاب (یا اصل) کتاب است و بخشی دیگر متشابهات است...

۱۱ - به حقیقت آیا ما ایمان مطلق داریم که کلیت این کتاب از سوی پروردگار است و برای هدایت بشر به یک حیات معقول و انسانی و سراسر آزادی و عدالت و سلم و آشتی در دسترس وی قرار گرفته است؟! اگر چنین ایمانی نیست، کند و کاو ما بر آیات این کتاب فقط می‌تواند از منظر تحقیق و واکاوی و شناخت، بی‌آنکه اثر وضعی بر جوامع اسلامی و حیات مسلمان‌ها داشته باشد صورت پذیرد و البته این کاری پسندیده است که می‌تواند مفید فوایدی چند باشد. (جابجا شود)

۱۲ - انصاف در نقد این است که آنچه گفته یا نوشته نشده به کسی نسبت ندهیم، از جمله خدای تعالی که خود چنین کسی را از ستمکارترین‌ها دانسته است در آیات عدیده؛ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا» (أنعام ۲۱). وقتی در قرآن برای زانی و زانیه حکم رجم نیامده و نیز برای مرتد هیچ تعزیر و تنبیهی قائل نشده و از دیه که شتر باشد یا غیر آن اصلاً سخنی بمیان نیامده، چرا ما خود را جزء ستمکارترین‌ها جا می‌دهیم و چنین احکامی را به خدا منسوب می‌سازیم؟! و اما در خصوص لفظ «دیه» «باید به عرض سرکار خانم توسلی برسانم که این کلمه دوبار اما در یک آیه

از قرآن تکرار شده است. آیه ۹۲ سوره نساء که درباره قتل خطاء از مسلمانان یا غیر مسلمانان است. در این آیه از شتر یا غیر آن هیچ اسمی نیست اما بر عکس پرداخت دیه را خدای تعالی در آیه به صورت سیال و قابل تغییر در زمان و مکان قرار داده است و فرموده است: «وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ» «دیه» (به صورت نکره آمده یعنی مفید عموم است، هر چیزی را در هر زمانی و متناسب با وضع مالی قاتل که قابل تغییر است دربر می گیرد. پس این ظلمی بزرگ است که خطاءهای وارد در فقه را به کتاب خدا و خدا نسبت دهیم.

۱۳ - با این نظر سرکار خانم توسلی هم موافقم که بازخوانی دو جنسی از قرآن بهتر می تواند و موفق تر است در پدید آوردن نقش تربیتی و اخلاقی برگرفته از قرآن، و این دستور صریح خدای تعالی است در آیات عدیده مثل:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (حجرات ۱۳) و یا «...أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...» (آل عمران ۱۹۵) «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (أحزاب ۳۵)

«بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» گزاره بسیار گویا و قابل عنایتی است در این عرصه و آیاتی از این دست، کم نیستند، اما باید در خصوص تفسیر و تأویل آنها به فهم مشترک رسید. تفرقه و تفرق در فهم، هادی و راهنما بودن قرآن را حتماً تحت الشعاع قرار می دهد. آیاتی را که خانم توسلی مورد استناد قرار داده اند مثل: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...» (نور ۳۰ و ۳۱) و یا «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» (نساء ۳۴)، اینجانب با عنایت به واژگان بکارگرفته شده در آیه و انطباق آن با لغت نامه ها و نیز کاربرد لغت در عصر حاضر توضیح داده ام که البته در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. و البته مدعی کمال یافتگی آن هم نیستم. بلکه کوشیده ام زنانه - مردانه آنها را بیان نمایم.

۱۴ - خدای تعالی دین را برای بهروزی بشر تعلیم فرموده اما وقتی در آیاتی چند از عدم اجبار سخن می گوید، این به چه معنا است؟ و وقتی از پیامبرش می خواهد مردم را در قبول یا ردّ دین آزاد بگذارد، چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ مدرسه یی ساخته می شود، دانش آموزانی در کلاسهای آن به اختیار حاضر می شوند، در نظام مدرسه مقرر می گردد هر شاگردی درس خوانده، به میزانی که زحمت کشیده است اجزش را می گیرد، اما دانش آموزی را مجبور به خواندن نمی کنند، بلکه او را تشویق می نمایند. گمان نکنم در این گزاره ها نکته پارادوکسیکالی [۳] وجود داشته باشد، اگر هست از سوی خدای تعالی و در اثر خطاء او بروز کرده است. به آیات زیر توجه کنیم:

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكُّرًا وَتَعْيِبًا أُوذُنٌ وَعَايَةُ (حاقه ۱۲)

...إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (عنكبوت ۵۱)

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرِي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (ق ۸)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (ق ۳۷)

فَذَكِّرْ إِنَّ نَفْعَتِ الذِّكْرِي (أعلى ۹)

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل ۴۴)

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (أنبياء ۲)

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ

(أنبياء ۲۴)

یا اینکه جز او معبودانی را اتخاذ کردند، بگوای پیامبر بیاورید برهانتان را، این (کتاب) یادآور آنان است که با منند و یاد آن کسان است که پیش از من بوده‌اند بلکه بیشترشان نمی‌دانند حق را از اینرو اعراض کنند گانند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (أنبياء ۵۰)

و این قرآن ذکری مبارک است آیا شما از انکارورزانید؟!

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (ص ۶۷ و ۶۸)

بگو (ای پیامبر) که آن خبری عظیم است (در حالی که) شما از آن اعراض کنید گانید.

مفسران خبر بزرگ را هم قیامت دانسته‌اند و هم قرآن، ولی قرآن را به معانی آیات قبل و بعد بیشتر قریب به ذهن دانسته‌اند.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، وَلَنْعَلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (ص ۸۷ و ۸۸)

این قرآن چیزی نیست جز یادآوری برای جهانیان، و حتماً خبر آن را خواهید دانست بعد از مدتی.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (قمر ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰)

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (تکویر ۲۷)

این (قرآن) چیزی نیست جز یادآوری برای جهانیان. برای هر کس از شما که خواسته باشد به راه راست رود.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا (يونس ۹۹)

اگر پروردگار تو می‌خواست هر آینه ایمان می‌آورد هر کس که در روی زمین است، همگی با هم.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَكَأَيُّ زَلُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود ۱۱۸) - (شوری ۸)

چنانچه خدا می‌خواست همه مردم را امتی واحد می‌ساخت.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (كهف ۲۹)

و بگو (ای پیامبر) درستی از پروردگار شما است پس هر کس که بخواهد ایمان آورد و هر کس که بخواهد کافر

شود.

همه آیات مذکور و بیش از این نیز حکایت از آزادی بشر در قبول ایمان دارد، و اگر نه چنین باشد، پس رفتار قوای حاکم بر جمهوری اسلامی، که متضمن بدرفتاری و خشونت نیز هست، با مردان و خصوصاً زنان، در اجبار آنها به پذیرفتن نوع خاصی از رفتار، که برداشت ویژه آنها از احکام است، باید درست باشد. اساساً تفاوت تفکر شیعی با اهل سنت در اعتقاد به اختیار است و محکوم کردن جبر.

البته ایمان مراتب دارد حتی در پیامبران. و خدای تعالی خود در کتاب مجیدش بر این امر صحه گذاشته و گفته است: *وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلَيَّ بَعْضٍ وَأَتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (إسراء ۵۵)* و نیز؛ *تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَيَّ بَعْضٍ (بقره ۲۵۳)* و نیز مجاهدان را بر قاعدان فضیلت بخشیده است؛ *فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَيَّ الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَيَّ الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء ۹۵)*

و این مراتب و فضیلت‌ها فقط در سایه اختیار و انتخاب آزاد صورت می‌گیرد. البته در مقالات پیشین اشاراتی به همین مسأله داشته‌ام.

۱۵- در خصوص زنان در قرآن، بسیار بدان پرداخته‌ام، و بیشتر در طی ده سال گذشته. برخی از آن مباحث بر سایت ارباب حکمت نقش بسته و بعضی دیگر به صورت لوح فشرده است. ولی البته هنوز جای بحث بسیار است و پژوهش‌های قرآنی و روایی و تاریخی افزون‌تری می‌طلبد. اگر آنها خوانده شود و مورد نقد جدی قرار گیرد موجب کمال یافتگی و تعالی مطالب خواهد شد. اما برای خالی نبودن عریضه در پاسخ به این پرسش سرکار خانم توسلی که می‌گویند: کجای قرآن به زنان آزادی داده است برای اقدام، آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب را می‌آورم که خدای تعالی به رسولش دستور می‌دهد اختیار ماندن با تو یا جدا شدن از تو را به زنان اعطاء کن و به آنها بگو در گزیدن یکی از این دو راه آزادند و پیامبر موظف است در صورتی که تصمیم به جدایی گرفتند حقوق مادی و معنوی آنان را به وفاء اداء نماید. که در «أَمَّعُكُنَّ» منافع و مصالح مادی لحاظ می‌شود، و در «سَرَّاحًا جَمِيلًا» حقوق معنوی که برآمده از خُلق عظیم رسول است و حاکی از آزادگی و آزادی خواهی او. و این قاعده بر تمام زنان گرویده به اسلام قابل تعمیم است و نیز حتی به قبول ایمان یا رد آن.

*يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمِّعْكُنَّ وَأُسْرِحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا، وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (احزاب ۲۸ و ۲۹)*

ای پیامبر بگو به همسرانت اگر طالب زندگی دنیا و زینت آن بوده‌اید بیاید تا بهره دهم شما را (از کالای دنیا) و رهایتان سازم رهایی زیبا. و اگر طالب خدا و رسول او و سرای آخرت بوده‌اید پس همانا خدا فراهم آورده است برای زنان نیکوی شما پاداش بزرگ.



و از میان زنان بسیاری را به نیکی و طهارت و کرامت و ایمان و بزرگی و بزرگواری نام برده است و مریم را به نبوت اصطفاء نموده و نیز فرزند او را؛ **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** (آل عمران ۴۲)

۱۶- باید اظهار تأسف کنم از اینکه قصه من و سرکار خانم توسلی در بیشتر موارد قصه انگور و عنب در مثنوی معنوی است. ما هر دو در این امر نظر مشترک داریم که عقلانیت و میزان دانش مخاطب آیات کتاب، در فهم و درک او تأثیر فراوان دارد. از اینرو خدای تعالی انسان را به کسب دانش و تعقل در آیات و بکارگیری خرد فردی و جمعی جهت فهم درست آنها دعوت می‌نماید. و اگر از این مسیر برای دریافت حقیقت و کنه پیام الهی عبور نکرد گویا بر دلش، که مرکز فهم او است، قفل زده شده یا عقلش را بکار نبسته است و همین موجب بروز اختلاف بسیار می‌گردد.

**أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** (نساء ۸۲)  
**أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبِ أَقْفَالِهَا** (محمد ۲۴)  
**كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ** (ص ۲۹)  
**لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** (انبیاء ۱۰)  
**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (یوسف ۲)

علاوه بر تدبر و تعقل در مجموع آیات کتاب برای فهم بهتر و درست‌تر آنها، روش‌های دیگری از جمله تبیین آیه‌یی به آیه دیگر از وصول همیشگی فهم و دریافت بوده است، ازینرو گفته‌اند: «القرآن یفسر بعضه بعضاً» که آیات دیگر می‌توانند و باید مفسر آیه‌یی دیگر قرار گیرند، و نیز توجه به عقول مستقله بشری خصوصاً آنها که پیش از ما بر آیات کتاب تفکر کرده‌اند.

اما سخن من در این است که وقتی قرآن می‌گوید: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** (إسراء ۹)، مرادش چیست و از کجا به این اقوم می‌رسیم؟! آیا اقوم یکی است و همه انسانها به طور یکسان باید بدان دست یابند، یا متناسب با درک آنها متفاوت می‌شود؟ و یا اینکه وقتی می‌گوید: اگر از نزد کسی غیر از خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار می‌یافتند (نساء ۸۲)، یعنی چه؟! این اختلاف بسیار در کجا است؟! و چگونه پدید می‌آید؟! و آیا باید بماند و یا باید برطرف شود؟! امت واحده‌یی (مؤمنون ۵۲) که قرآن از آن سخن می‌گوید کدام است و چگونه متحقق می‌گردد؟! اصلاً امت چه گروهی است؟! بیان چه کسی از امت درست است؟! اینکه می‌گوید: شما بهترین امت هستید که بر مردم خروج کرده‌اید (آل عمران ۱۱۰)، تعریف این «بهترین» را از کجا بیاوریم، از عقول خودمان؟ از تدبر در قرآن؟ از بیان آیات؟ هر کسی می‌گوید: «من بهترینم، من همانم که قرآن گفته است!!» در همین مسائل است که می‌گویم اجازه دهیم قرآن خود تعریف «بهترین» را بدهد، و خود بگوید «اختلاف کثیر» کدام است؟! خود تعریف «امت

واحد» را بدهد. و در این زمینه البته نیازمند مباحثات مطول و دقیق هستیم. اکنون که سرکار خانم توسلی وارد میدان شده‌اند، زهی سعادت که قدری مردان ساکت شوند تا زنان سخن بگویند.

۱۷- وقتی گروهی از دانشوران و متفکران دینی عصر حاضر که مخاطب قرآن بوده‌اند، با عقلانیت خود، و در نتیجه تحقیقات و بررسی‌هایی که کرده‌اند، به اینجا رسیده‌اند که بگویند قصص انبیاء در قرآن بخش اساطیری قرآن است، آیا این گزاره را همه باید پذیرند در حالی که قرآن خود ناقض این رأی است و آن را باطل می‌داند. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (یوسف ۳) در اینجا به چه کسی باید حق داد؟! آیا اینجا از جمله جاهایی نیست که قرآن خود باید سخن بگوید و فهم مخاطبی را که به این برداشت از قصص انبیاء رسیده است، محکوم و مردود سازد و در ۹ آیه از قول خدای تعالی تصریح نماید که این پندار از مردمان باطل است:

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ، وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففين ۱۰ تا ۱۴)

وای در آن روز بر دروغ‌انگاران، آنان که دروغ می‌انگارند روز دین را، و دروغ نمی‌انگارند آن را جز هر تجاوزگر گناهکاری، هر گاه تلاوت شود بر او آیات، بگفت که اینها افسانه‌های پیشینیان است (اساطیر است)

وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ، هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنِيمٍ، مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ، أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ، إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (قلم ۱۰ تا ۱۵)

پس پیروی مکن از هر سوگند خورنده بی‌مقداری، هر بیهوده‌گوی رونده به سخن‌چینی، بازدارنده از نیکی، متجاوزی بزهار، درشتخویی از پس اینها همه نابکار، فقط بدان سبب که صاحب مال و فرزندان است. هر گاه تلاوت شود بر او آیات ما بگفت که اینها افسانه‌های پیشینیان است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كَيْفَ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (أنعام ۲۵)

و از جمله ایشان کسی است که تو را گوش فرا دهد، و بر دلهایشان سرپوش نهادیم تا فهمش نکنند و نیز در گوشه‌های سنگینی، و هر آیه‌یی که بنگرند بدان، بدان نگرند تا آنکه نزد تو آمده با تو جدل کنند. آنان که کافر شدند می‌گویند نیست این جز افسانه‌های پیشینیان.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (أنفال ۳۱)

و هر گاه تلاوت شود بر ایشان، گفتند هر آینه شنیدیم، اگر می‌خواستیم حتماً بمانند این را می‌گفتیم نیست این جز افسانه‌های پیشینیان.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (نحل ۲۴)

هر گاه گفته شود ایشان را که چه چیزی فرو فرستاد پروردگارتان گفتند افسانه‌های پیشینیان.

و آیات دیگری که خدای تعالی افسانه بودن قرآن را نادرست دانسته است. ولی در بستر زمان و مکان امروز، روشنفکران دینی ما، به تعقل و خردورزی خود و تفحص در آیات به این نتیجه رسیده‌اند که بخشی از کتاب حکیم افسانه است. یعنی دقیقاً کلام خدا را در افسانه نبودن انکار کرده‌اند. حال چه باید کرد؟! کدام قول را پذیرفت؟! آیا این جا از همان جاهایی نیست که باید به خود قرآن اجازه داد از خودش دفاع کند و بگوید من افسانه نیستم و هر کس که بگوید من افسانه‌ام دروغ زن، دروغ پرداز، کافر، متجاوز، سخن چین است. شما مرا راهنمایی کنید و بگویید کدام قول را بپذیرم.

۱۸ - و نیز برخی از قرآن پژوهان عصر جدید به خرد خود دریافته‌اند که بخشی از قرآن در بستر زمان و مکان نازل شده و مربوط است به وقایعی که در دوران حیات پیامبر اتفاق افتاده و امروز کاربردی ندارد و منسوخ است، و حال آنکه قرآن خود چیز دیگری می‌گوید و دلالت آیات خود را حق، همیشگی و جاودانه برای همه جهانیان در هر عصری می‌داند.

کدام یک از دو گزاره فوق درست است؟! آیا عقلانیت مخاطب می‌تواند این پیام قرآن را تغییر دهد؟! به آیات زیر نگاه کنیم:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان ۱)

مایه افزونی است خداوندی که فرو فرستاد ابزار جدایی حق از باطل را بر بنده‌اش تا جهانیان را اندازدنده باشد. آیا فرقان همان قرآن است؟! و آیا «عالمین» مراد فقط اهل مکه و مدینه‌اند، یا فقط اهل شبه جزیره عربستان، این هم فقط در عصر رسول؟! خرد مخاطب چه می‌گوید؟! و نیز در آیاتی که پیش از این آوردیم و می‌گوید ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (تکویر ۲۷)، ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ (انعام ۹۰) آیا عالمین معنایی جز جهانیان دارد؟! خرد ما اگر نخواهد در چارچوب لغت باقی بماند، محدوده این «عالمین» را چگونه تعیین می‌کند، مخصوصاً وقتی در بیش از ۶۰ آیه می‌گوید: رب العالمین، پروردگار جهانیان. کدام جهانیان مراد است؟! آنان که در عصر رسول بودند و رفتند و یا آنانکه پس از او می‌آیند؟! یا هر دو تا قیامت؟!

در خصوص کتاب هم می‌توان و باید همین سؤال را مطرح ساخت.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ (بقره ۲)، آیا مراد از «کتاب» قرآن است؟! آیا همه قرآن است یا آیات ناسخ است و منسوخ را شامل نمی‌شود؟! (البته این حقیر معتقد به ناسخ و منسوخ نیستم و آن را مغایر با علم فراگیر خالق حکیم می‌دانم که در جای خود به آن پرداخته شده) «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (بقره ۱۰۱) (اهل کتاب کدام بخش از کتاب خدا را بر پشت سرهاشان انداختند؟! برخورد ما با این آیات چگونه باید باشد. «أَفْتَوْمُنَّوْنَ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره ۸۵)، حتماً پرسش خدای تعالی از همه مخاطبان است که آیا به پاره‌یی از کتاب ایمان

می آورید و به پاره‌یی کافر می شوید؟! چگونه باید به کتاب خدا ایمان آوریم که دچار این نقیصه نشویم و در پاسخ پرشش باری تعالی بگوییم: نه! ما به همه کتاب ایمان آورده ایم. آیا ایمان اقرار به لسان و عمل به ارکان نیست؟!!

۱۹- بحث پیرامون منصوص و غیر منصوص، و نیز قرائت حدقلی و حداکثری را به زمانی دیگر موکول می‌کنم. ولی اساساً با این تقسیم بندی مخالفم. زیرا آن را مغایر با آیات متن می‌بینم.

۲۰- و از پس این مناقشات که البته صورت دفاعیات دارد اما نمی‌خواهم به این نام خوانده شود، با این بخش از کلام دوست عزیز موافقم که: اگر تأویل ارزشمند متن مقدس با مشهورهای اخلاقی عرفی او سازگار نباشد، نتیجه و محصول تأویل و فهم ارزشمند از متن مقدس را برمی‌گیرد، چرا که خدا باور است و معنایی را که به نحو روشمند از متن مقدس احراز شده موجه می‌انگارد!... و البته نیز «... نادیده گرفتن نتایج فهم روشمند از متن مقدس، برای یک خدا باور، اخلاقاً ناموجه است».

۲۱- و اما آنچه که در پایان مقال خود به عنوان نتیجه گیری بدان استناد نموده‌اند و تلقی اینجانب از متن مقدس را «دیالکتیکی و تعاملی و بر اثر اُنس با متن مقدس و آشنایی با دستاوردهای معرفتی فیلسوفان، هرمنوتیست‌ها و ... دانسته‌اند و افزوده‌اند (آنچه از این طریق) بدست می‌آید و به مثابه مفروضاتی در مقام اثبات و فهم متن مقدس بکار گرفته شده، نمی‌تواند تلقی سازوار و موجهی از متن مقدس و معنای آیات قرآن درباره مقوله حجاب و حدود و ثغور پوشش زنان در روزگار کنونی بدست دهد...» کلاً مغایر و مخالف است با استنادی که خود به تبعات دیگر دوست عزیز جناب ترکاشوند کرده‌اند. زیرا جناب ترکاشوند نود درصد از استدلالات خود را مستند به روایات کرده‌اند. و روایت هیچگاه نمی‌تواند متن مقدس را تخصیص زند. زیرا کذب آن افزون بر صدق آن است. ما برای دست یافتن به یک فهم موجه و سازوار از متن، در یک جا می‌گوییم، غالب روایات مجعولند و متضمن صدق و کذب و ظنی الصدور، و اخبار آحادی هستند که بناء به قول ابن ادریس؛ اسلام را به ویرانی و تباهی کشانیده‌اند، بناء بر این قابل استناد نیستند، و در یک جا، برای اثبات مدعای خود متن قطعی الصدور الهی را کنار نهاده و به همان اخبار استناد می‌کنیم. این طریقه حتماً ما را به ساحت یک فهم موجه و سازوار هدایت نمی‌نماید.

۲۲- در خصوص زبان دین و رابطه میان دین و اخلاق سالها پیش تلقی خودم را منقح ساخته‌ام و البته نه ضروراً به نحوی که مورد قبول همه پژوهندگان این وادی قرار گیرد و حتماً چنین انتظاری هم نیست، مرادم این است که مسکوت عنه نبوده است. اما تفاوت در این است که در اول مقال بدان اشارتی رفت که این سروران عزیز قابل ندانستند حتی سطری از این آثار را در همان راستای دست یافتن به فهم موجه و سازوار از متن مقدس مطالعه نمایند.

به نظر حقیر، کسانی که در این عرصه مجاهدت می‌کنند باید حتماً ره‌آوردهای فکری همدیگر را به دقت مطالعه کنند و سپس به نقد پردازند.

۲۳ - من باب مثال عرض می‌کنم، آیا هم‌ه‌خدا باوران خدا را در حدی علیم می‌دانند که در کلام او نقصانی نباشد؟! اگر چنین است، اعتقاد به ناسخ و منسوخ در متن مقدس مغایر با علم خدا و علیم بودن او است. به این معنا که آیه‌یی را نازل می‌کند سپس متوجه می‌شود خطاء یا بی‌مورد بوده یا زمانش گزشته است، آنگاه آیه دیگری را فرومی‌فرستد و آیه پیشین را منسوخ می‌سازد. قطعاً چنین خدایی از اجهل جهلاء است. و آنگاه نام پیام خود را «یهدی لّتی هی اَقْوَمُ» (اسراء ۹) می‌گزارد. و می‌افزاید «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» (اسراء ۹۷). آیا چنین متنی می‌تواند مقدس باشد؟! و آیا چنین خدایی العیاز بالله، دروغ‌پردازی نکرده است و مردم را به گمراهی نی‌فکنده است؟!!

و یا اینکه بگوییم - چنانکه گفته‌ایم - خدا به درستی و کمال پیامش را فروفرستاده ولی رسول او نتوانسته است به تمامه آن را دریافت کند و از اینرو متن مقدس دارای تناقضات و تخالفات و نقصان‌هایی است بکه باید اصلاحش کنیم. آیا می‌توان نشانی دقیق داد که این تناقضات و نقصان‌ها در کدامیک از آیات رخ داده است؟! و چرا خدای تعالی در آیه‌یی این پرسش را مطرح می‌کند که: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری ۲۱)

آیا ایشان را انبازانی است که برای‌شان تشریح دین کنند آنچه را که خدا بدان اجازه نداده و چنانچه کلمه فصل (قرآن) [۴] نبود و نیز مهلتی که ویژگی‌هایش در قرآن بیان شده برای بشر در روی زمین، دیگر همه چیز به پایان می‌رسید و سنگی روی سنگی نمی‌ماند و همانا ستمکاران راست عذاب‌ی دردناک.

۲۴ - و در نهایت، در فضایی که مسلمانان امروز گرفتار آمده‌اند، این گونه مباحث و طرح نظرات، به شرط توسعه و افزون‌سازی گستره آن، می‌تواند در آینده البته نه چندان نزدیک راهگشا باشد. ولی اگر همه راه‌هایی که پیموده شود به یک نقطه نرسد، که آن «فهم موجه و سازوار» از متن مقدس است، و همه جویبارهای کلام به این رودخانه و یا اقیانوس منتهی نگردد، تردید داریم که مفید به حال مسلمان‌ها باشد. مثلاً اندیشه‌یی که معتقد است قرآن در بستر زمان و متأثر از حوادث آن نازل گشته، و تفکری که می‌گوید قرآن گرچه با عنایت از حادثه‌یی، پاره‌یی از آیاتش رخ نموده است، اما ناظر به همه زمانها و مکانها است، و «عالمین» را در قسمت اعظم آیات «همه جهانیان در همه ادوار» می‌داند، وقس علیهذا، کی و کجا بهم می‌رسند تا به اتفاق هم «فهم موجه و سازواری از متن» ارائه دهند.

۱. المیزان در ذیل آیه ۶۴ سوره مائده از دست بستگی منسوب به خدا توسط یهود سخن می گویند و در معنای «عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» می نویسند، «مَنْقَصَتِي» که به ساحت قدس خدا نسبت داده اند؛ یعنی دست بستگی و سلب قدرت بر انجام خواست خود» و در ذیل عبارت «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» می گویند: «کنایه است از داشتن قدرت» و در پی آن آورده اند: «اصولاً در ادبیات عرب «دست» کنایه است از «قدرت» و «دو دست» کنایه است از «کمال قدرت». معانی دیگر «دست» را هم در همین جا ذکر کرده اند و گفته اند: «ید» یک معنی دارد و در سایر معانی به طور استعاره بکار می رود. اما سخنی از اینکه آیات این چینی از متشابهاتند نیآورده اند.

المنار می نویسد: «ید» در لغت بر چند معنی اطلاق می شود که اهل بیان می گویند بعضی از این معانی حقیقت است و برخی مجاز و کنایه. از جمله آنها خود حقیقت «دست» است. و نیز نعمت و قدرت و مُلک و تصرف و غیر اینها. از اینرو صاحب المنار با تأویل آیه مخالفت می کند و به این دلیل که معانی «ید» «در لغت مفهوم و مبین است. فخر رازی و دیگران هم چیزی در همین حدود نوشته اند.

۲. وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران ۱۰۳)

۳. سعی اینجانب همیشه بر این بوده است که در نوشته ها و سخنانم لغت خارجی (مقصودم زبان های غربی است و البته نه عربی) بکار نبرم. این کلمه را هم به جهت این که خانم توسلی بکار برده اند، برای روشن بودن پاسخ از آن بهره گرفتم. و بهتر است گفته شود متناقض)

۴. توضیحاً: کلمه «الفصل» را بدان سبب قرآن به معنای اعم دانسته ام که در دو آیه دیگر، از پیام وحی الهی با عبارتی با همین مضمون نام برده شده است: وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ (ص/ ۲۰) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (طارق ۱۳ و ۱۴)